

که حکومت‌های جهان بفهمند و علناً اعلام بدارند که مقاصد و هدفهای آنها دیگر با توسل به جنگ تأمین نخواهد شد...»^(۴)

«آیا ما باید فاتحه بشریت را بخوانیم، یا نوع بشر باید جنگ را از صفحه روزگار محو کند؟ مردم از روبرو شدن با شق ثانی شانه خالی می‌کنند، چون از میان بردن جنگ کاری بس مشکل است.»^(۵)

«از آنجا که هر جنگی در آینده پیش آید، بطور یقین اسلحه هسته‌ای در آن بکار خواهد رفت، و از آنجا که این

سینما؛ عصر پُرتنش

کاظم سلطانی

«من در لحظه‌ای تاریک بنوشتن مشغولم، و نمی‌دانم نژاد بشر آن قدر دوام می‌کند که نوشته‌ی من منتشر یا در صورت انتشار قرائت شود یا نه. اقا هنوز امیدواری هست، و تا امید وجود دارد، ناامیدی از بُردلی است.»

ژوئیه ۱۹۶۱ - برتراند راسل^(۱)

اسلحه بقای نوع بشر را تهدید می‌کند، ما مصرا نه خواهیم که حکومت‌های جهان این امر را بفهمند و به عموم اعلام بدارند، که مقاصد آنان با توسل به یک جنگ جهانی برآورده نخواهد شد، و در نتیجه، اصرار می‌ورزیم که وسایل مسالمت‌آمیزی برای حل تمام مسائل مورد نزاع خود بیابند.»^(۶)

* * *

«جنگ شیمیائی و میکروبی، تا امروز، به اندازه بمب نئیدرژنی مؤثر بشمار نیامده است. اما تمام قدرت‌های بزرگ سرگرم تکمیل آنند و شاید طولی نکشد که اسلحه شیمیائی و میکروبی هم کامل شود. احتمال دیگری هم که شاید بزودی تحقق پذیرد، وجود اقمار مصنوعی حامل سرنشین و بمب‌های نئیدرژنی است. جهانی را در نظر آورید که در آن آسمان از پرواز روزانه اقمار مصنوعی روس و آمریکا تیره و تار است و هر قمری قادر است باران مرگ بر زمین ببارد. آیا زندگی در چنین اوضاع و احوالی ارزش زیستن را دارد؟ آیا اعصاب نوع بشر تاب تحمل این اوضاع را خواهد داشت؟ آیا مردمان سرانجام مصیبت ناگهانی را بر این زندگی که روز و ساعات آن لبریز از ترس و دهشت است، ترجیح نخواهند داد؟

من نمی‌دانم دیگر چه وحشت و ترس تازه‌ای را برای ما در انبان دارند، اما می‌دانم که اگر اقدام اساسی به عمل نیاید، نوع انسان دانشمند محکوم به فنا است. در جهانی که ما زندگی می‌کنیم، تمایل به مرگ بنحو مؤثر و فعالی حکمفرما است و تا امروز این تمایل در هر بحرانی که پیش آمده، بر سلامت عقل چیره گشته است. اگر بنا است ما باقی بمانیم، این اوضاع نباید ادامه یابد.»^(۲)

«اگر جنگ بزرگی آغاز شود آیا تضمینی هست که به این صورت ناپودکننده در نیاید؟ بدین سان هر ملتی که جنگ عمومی را شروع کند خود و تمام جهان را به ورطه انهدام می‌کشانند.

بدین سان تمام ملت‌ها باید داوطلبانه اعلام دارند که از این پس از اعمال زور بعنوان آخرین اقدام در سیاست خارجی خود خودداری خواهند کرد. زیرا در غیر این صورت به وجود خود نیز خاتمه خواهند داد.»^(۳)

«از آنجا که اکنون این خطر وجود دارد که اگر در آینده جنگی اتفاق افتد، احتمال بکار بردن اسلحه هسته‌ای می‌رود، و از آنجا که چنین اسلحه‌ای انهدام و تلفات بی‌قیاسی را موجب می‌شود، ما اصرار می‌ورزیم

آیا جنگ سومی در پیش است؟

آیا جهان فعلی ما— رو به نابودی است؟

آیا همان گونه که بسیاری از پیشگویان، پیش بینی کرده اند در یکی دو دهه آینده جنگی روی خواهد داد و

جهان ما را به نابودی خواهد کشاند؟

احتمال جنگ سوم که دنیا را به کام خود کشد، فکر تازه ای نیست.

«نوسترا داموس» از جمله پیشگویانی بود که در قرن

پانزده، پایان جهان را، در آینده ای نزدیک، که پیش

شخصیت عجیب و حیرت آور را دید.

درست یا غلط، پذیرفتنی یا نامحتمل، با نگاهی به

روند حوادث اجتماعی و سیاسی وهنری (که

منعکس کننده کاملی از دو مورد نخست است.)، به

یقین می بینیم که عصر کنونی ما، عصری پرتنش، ناآرام

و بیش از اندازه نگران کننده است. و سینما در لهییب

این تنش برافروخته، نقشی اساسی دارد. در گذشته

تخیل فیلمسازان بر آن می گذشت که آنچه کره خاکی ما

را تهدید می کند، حمله از کرات دیگر است. اما اکنون



حوادث بروننه. کارگردان: فلورستانو وانچینی

روی ماست، پیش بینی کرد.

با توجه به آنکه اکثر پیشگوئی های او صورت

حقیقت یافته و با نگاهی به جهان کنونی، شاید این

پیشگوئی چندان هم بعید نباشد!

البته خیال ندارم راجع به «نوستراداموس» و

پیشگوئی او به بحث پردازم.

به رد و انکار آن نیز کاری ندارم؛ بلکه هدفم

بازنمودن پراتنزی است که می توان در دو سویش این

آنچه جهان ما را تهدید می کند، جنگی است (یا

جنگ هایی) که از درون به ما شیخون می زند. جنگ

در پناه سلاح های ویرانگر و مدرن.

از دو یا سه دهه گذشته به این سو، فیلمسازان

تم هایی را برگزیده اند که در آن تم ها، نابودی جهان

پیش روست فیلم های ساخته شده با نوعی نگرانی نسبت

به آینده بشر، ترمسیم کننده نابودی دنیا— بر اثر

خودکامگی و بروز جنگ های اتمی، نیدرژنی و...—

است.

حتی بسیاری از فیلمسازان پا را فراتر نهاده و بعد از نابودی جهان (یا بخشی از آن) در بیغوله‌هایی که پس مانده جهان فعلی است، به تصویر زندگی آدم‌هایی پرداخته‌اند که در وضعیت بدوی و وحشی برای بقا همچنان یکدیگر را می‌درند.

بدون در نظر گرفتن جنبه‌های هنری یا تجاری اینگونه فیلم‌ها می‌توان به یک نکته اساسی و به عبارت بهتر، یک تم مشخص اشاره کرد... که فیلمسازان اینگونه فیلم‌ها کم و بیش بر این اندیشه‌اند که توسعه سلاح‌های اتمی و نئیدرژنی، آینده بشر را به مخاطره و نابودی می‌کشاند. هرآن امکان دارد (همانند شخصیت آن دیوانه در فیلم دکتر استرنج لائو، ساخته استانیلی کوبریک) در یک لحظه جهان بدست دیوانه‌ای دستخوش جنگ و نابودی گردد.

آیا می‌توان به این سخن «برتراند راسل» امید بست که:

«در دیده آینده‌گان، اگر نوع بشر دوام کند، جنگ بی‌معنی خواهد بود. همانگونه که دوئل در نظر ما مفهومی ندارد. بدون تردید در آن هنگام نیز چند نفری که چون آدمکشی داشته باشند، وجود خواهد داشت، اما دیگر این چند نفر در رأس حکومت قرار نخواهند داشت.» (۷)

در این بحث نه چندان شادی بخش و شاید نگران‌کننده—تحلیل من بر مبنای واقعیت‌های موجود قرار دارد. با تمام امیدهای که برای آینده وجود دارد و می‌خواهیم که وجود داشته باشد، اما فضای حاکم بر جهان چیز دیگری را رقم می‌زند.

تأملی به گذشته و حال، همه چیز را به روشنی آشکار می‌سازد.

در گذشته، نسل‌های پیشین زیر فشار ظلم و ستم می‌مردند و یا چنان سرکوب می‌شدند که آب از آب تکان نمی‌خورد. (اگر مقاومتی یا قیامی بود—همانند



شهر خشونت. کارگردان سرژیوسولیما

ضربه ناگهانی



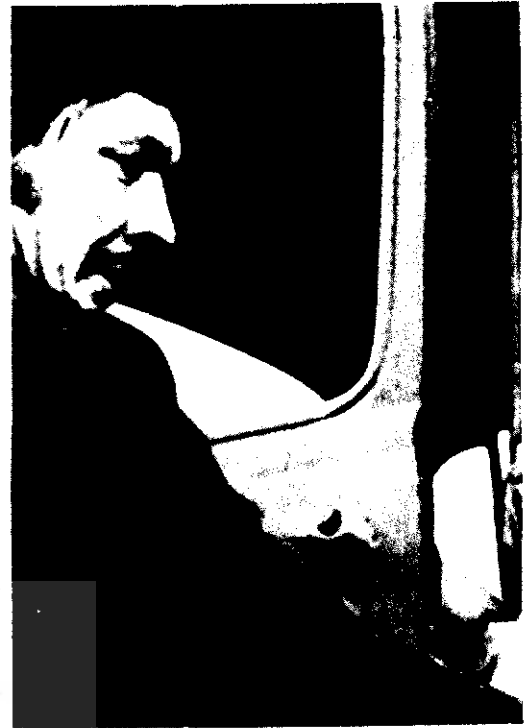
استقلال فردی و ملی خویش برآید و دست یابد و بماند. نمی خواهد بنده وار به حیاتش ادامه دهد. بند اسارت را دریده و چنان خروشان حق را طلب نموده که دیگر گلوله ها یارای متوقف کردن او را ندارند. تا پیش از سال ۱۹۷۹ (زمان حدوث انقلاب اسلامی - ۲۲ بهمن) هرگز تصور آن نمی رفت که روزی دیوار برلن فرو ریزد، دو کشور یمن شمالی و جنوبی به هم به پیوندند، دیوار آهنین شکاف بردارد، در اروپای شرقی نظام کمونیسم رو به انقراض نهد و... تا آنجا که حافظه ام یاری می کند، در سینما، فیلم های متعددی راجع به دیوار برلن ساخته شده تا هراسی را که این دیوار در میان یک ملت شکست خورده اما واحد بوجود آورده، به تصویر کشد.

اکنون برخلاف ذهنیت بسیاری، این دیوار فرو ریخته، اکنون افریقا چنان به جوش آمده و به چنان خیزشی دست زده که دیگر امکان آرام کردن آن نیست، مگر تا حصول خواسته های این نژاد ستمدیده... .

موج فزاینده رهایی از مدار بسته خودکامگان سیاست زده و جاه طلبان زیادت خواه و خونریز، که در اردوگاههای مخوف و در زندانها تلسی از آدمیان را به زیر پای خویش می ریختند گسترش یافته است. خیزش رهایی خواه و آزاده جوی بشر که در بخش عظیمی از جهان به سرنگونی دیکتاتورها و جنگبارگان قدرافراشته، از دیوار آهنین نیز، گذر کرده است.

ایسم ها رنگ می بازند؛ چرا که در تلاش بشر برای کسب آزادی، کسب آزادی بیان و اعتقادات، دیگر توانی برای فریب ندارند.

وقتی اسپانیا در سال ۱۹۳۶ به ضرب سرنیزه استبداد در خون غوطه ور بود، آزادی خواهان از سراسر جهان به آنجا روانه شدند. اما اینک جهان غرق آزادیخواهان است؛ از شیلی، نیکاراگوئه، برزیل، افریقای جنوبی، کره جنوبی، لیبیریا، لهستان، بلغارستان، یوگسلاوی، فلسطین اشغالی، پاکستان، افغانستان، کشمیر، فیلیپین، لبنان، پاناما... و تمامی



قیام بردگان به رهبری اسپارتاکوس - با قدرت جزار امپراتوران یا حکام منکوب و نابود می شد. نگاهی گسترده بیفکنید به موجودیت سیاهپوستان و یوغ بردگی آنان و تباهی نسل های متوالی شان، موجودیت سرخ پوستان و سرکوبی آنان در حد حیوانی، و همین طور کشورهای جهان سوم، چه در آسیا، چه در امریکای لاتین، چه در افریقا... که به شدت در زیر قدرت خرد کننده و بیرحم استعمار خفه می شدند... اما نسل فعلی، در این عصر - از حرکت در آن دایره بسته، که خواست قدرتمندان و چپاول گران بوده، بیرون رسته است. اینک طغیان زده می خواهد بدون زنجیرهای گران زندگی کند، زنده بماند، و آزاد باشد. به جستجوی کسب هویت فردی و قومی خویش، و همین طور کسب

جهان.

نوشت و گفتیم که سینما در لهیب این بیقراری، این تنش افروخته نقشی اساسی دارد و خواهد داشت.

بسیاری از رخ داده های سیاسی و مسائل اجتماعی بر پرده سینما جان می گیرند و یا از طریق سینما (ونوار ویدئو) می توانیم بازتاب آنها را ببینیم.

در سینما، بسیاری از وقایع تاریخی شکل حقیقی خود را باز می یابند. حقایق افشا می شوند و به روشنی از تاریکی بیرون می آیند.

(به عنوان مثال: مجموعه فیلم های مستند درباره

جهان کنونی بیقرار است؛ چرا که دیگر نمی تواند در برابر قدرت های تجاوزگر سکوت کند و سرخم نماید. اینک سریر خونین جنگبارگان فرو می ریزد. اگر فریاد سیاهی به ضرب گلوله شکسته شود، فریادهای دیگر بر خواهد خاست.

تحولات چنان در پی هم می آیند که فرصت تحلیل آن در کوتاه مدت و به شکلی درست مشکل است. درباره جهان ناآرام و بیقرار و ملتهب بسیار می توان



آریزونا کولت. کارگردان. سرژ یومارتینو



سه نفر برای کشتن. کارگردان: استیو مک کوی

جنگ جهانی دوم)

از سوی دیگر، بسیاری از حقایق مسخ می شوند، قلب می گردند و وارونه عرضه می شوند. از سلطه گرو سلطه جوی خون آشام، فرشته ساخته می شود. و از فرشته، تصویری مرگبار ارائه می گردد. ترس و بیم از طریق تصاویر متحرک بر وجود آدمیان و ضمیرشان نقش می بندد. سینما با قدرت شگرفی که دارد— با وقایع— و جریانات، هر آنچه بخواهد می کند و کیست که زیر نفوذ آن قرار نگیرد.



جاسوسی در حصار سرد. کارگردان: مارتین ریت

(در این مورد می توان بیکی از سخنرانی های «رونالد ریگان» رئیس جمهور سابق امریکا اشاره کرد. او در این سخنرانی به تعریف خاطرات خویش از ایام جنگ می پردازد و رشادت همزمانش (اقا بعداً معلوم شد او در واقع به تعریف صحنه هایی از فیلم هایی که در سینما بازی نموده، پرداخته است!)

از دهه هفتاد به این سو، موج فزاینده ای از فیلم های خشونت بار در معیت ابدی سکس به تشبیت رسید. (وهمچنان رو به اوج است.) خشونت و سکس جزء لاینفک فیلم های سینمایی و سریال هاست؛ حتی در آثار فیلمسازان شاخص، نمایش خشونت با بکارگیری «استتیک سینمایی» امری ست عادی.

شاید به نظر شوخی بیاید، ولی مطمئن هستم که «دکترین» بسیاری از فیلمسازان بر دو عنصر سکس و خشونت قرار دارد.

سینما چنان در نمایش فیلم های وقیح، خشونت بار و مرگ آور و انحطاط فکری، غوطه ور شده که حدی بر آن متصور نیست.

(در اینجا لازم است اشاره ای هم به تولید انبوه فیلم های پورنوگرافی داشته باشیم که به خاطر سودسروش، کمپانی های بزرگی، از طریق شبکه ای جهانی به توزیع آن مشغولند.) به راحتی می توان فهرستی طولانی از این نوع فیلم ها ارائه داد و در برابر این فهرست نگران کننده با تأثیر مستقیم و مسلم بر تماشاچی (خصوصاً بیننده ای که از طریق نوار ویدئو در خانه به تماشا می نشیند) خود را با اندک آثار خوب و قابل اهمیت روبرو خواهیم یافت و دیگر از خلق آثار کلاسیک و جذاب که سینما را برای ما دوست داشتنی می کرد، اثری نمی بینیم.

در اینکه سینما در مسیری تازه حرکت می کند، شکی وجود ندارد؛ اما بیش از نود درصد آثار خلق شده حتی توسط فیلمسازان صاحب نام، در واقع خلق ناآرامی، خلق جنایت، خلق تنش، خلق اضطراب، و متلاشی

کردن ارزش‌های انسانی، گسستن پیوندهای عاطفی و عشق و دوستی است.

کمتز فیلمی را می‌توانید بیابید که به راستی در راه صلح ساخته شده باشد؛ حتی فیلم‌هایی که به مسائل نژادی و قومیت‌ها نقب می‌زنند، به نوعی بازیچه سیاست‌های از پیش تعیین شده‌اند. فیلم‌های کنونی برای آن ساخته می‌شوند که در کمترین زمان ممکن، بیننده را بر صندلی مصلوب کنند. آنگاه او را چنان درهم، ناآرام، به هم ریخته رها سازند که با عصر پرتنش خویش یکی بشوند.

فیلم‌های جهان غرب به زعم برگزار کردن جشنواره‌های پرطمطراق و پرهیاهو که در پناه تبلیغات عظیم پیش می‌تازند، اینک در یک تکراری حاصل گام می‌زنند.

تعداد فیلم‌های خوب انگشت‌شمار است و کسی قدرت تغییر مسیر این ماشین عظیم پولساز را در جهتی سوی آن چه «تراست‌ها» می‌خواهند، ندارد. با نگاهی به فیلم‌هایی که اکنون ساخته می‌شود و تحلیل آنها



اضطراب. فیلمی از کمپانی متروگلدین مایر

می بینیم و خواهیم دید که سینما به آن بخش سیاه خود نزدیک می شود که خروج از آن به آسانی امکان پذیر نیست.

دیگر از آن آرامش و فراغ بالی که سینما را برای ما لذت بخش می کرد و حتی - کمتر تفکر برانگیز- اثری نمی توان یافت. حالا به جای هرگونه تفکر، اغتشاش است و آشفتگی، اضطراب و جراحات عصبی.

* * *

ما، در ایران، سالها در زیر سلطه فیلم های غرب، خصوصاً از نوع امریکائیش بوده ایم. معیار و محک ما بر ارزش هایی استوار بود که اکثراً از طریق این نوع فیلم ها به ما تلقین می شد.

ما هنوز هم متأثر از سلطه افکار طرح شده ای هستیم که بصورت فیلم های سینمایی در کاست و ویدئو به خانه ما قدم می نهند و به آسانی در ذهن ما نفوذ می کنند.

با تحلیلی بر آنچه بر ما رفته، خواهیم دید معدودی از فیلمسازان ما، خودباختگان همان افکارند. (بحث راجع به این مقوله را به شماره ای دیگر می نهم.)

اینک با تحولاتی که لحظه به لحظه روی می دهد، در برابر دریایی قرار گرفته ایم که مه از آن زدوده گشته است.

سینما یک وسیله بیانی قوی و مؤثر است؛ در این تردید نداریم. اما همین سینما، همین هنری همتا، اکنون در دست کسانی ست که در خدمت این عصر پُر تنش اند. این سینما به زعم من، اکنون در ظاهر مقبول و فریبنده اش، شکلی تخریبی یافته که با انتقال آن بر نوار ویدئو، ما را در خانه، خلع سلاح کرده است؛ چرا که در کمال سادگی و آسان به خانه ی ما پا می نهد. به خانه ای که باید سالم ترین و سازنده ترین محیط برای فرد فرد جامعه باشد.

نفوذ سینما از طریق نوار ویدئو و باتوجه به آنکه تمامی افراد یک خانواده در سنین مختلف، تماشاگر آند- با بیننده تأثیر پذیر و ذهن آماده اش -

همان می کند که در واقع کمتر می خواهد بکند. (این هم بحثی دیگر است که مفصلاً به آن خواهیم پرداخت.)

سینمای کشور ما- در زیر ظاهر تحول یافته ای که از خود نشان می دهد و در اکناف جهان از آن سخن می رود، از این فاجعه به دور نیست؛ چرا که هم فیلمسازان ما (که دارای درجات شعوری متفاوتی هستند.) و هم تماشاگران ما (به همان دلیل)، به کمک نوار ویدئو، فکر خویش را از فیلم های ساخته شده- پر می سازند. و چه کسی می تواند ادعا کند که از تأثیر آن برکنار خواهد بود؟

ما به شکلی کاملاً مشخص و علنی بازتاب این تأثیر را حتی در دکوپاژ فیلم های ایرانی می بینیم. فیلمسازان ما شدیداً تأثیر پذیرند و به تقلیدی گاه ناشیانه و یا حتی درست می پردازند. و به این ترتیب ما هم در همان مسیری گام خواهیم زد که نادیده گرفتن و تحلیل درست آن- ما را به سویی می کشاند که شاید به اثبات پیشگویی «نوستراداموس» بیانجامد!

(۷) و (۱) از کتاب آیا بشر آینده ای هم دارد؟ نوشته برتراند راسل ترجمه. م. منصور
۲- از همان کتاب ص ۷۲
۳- از همان کتاب ص ۹۷ و ۹۸ بیانیه سال ۱۹۵۵ در جزیره ماینو

۴ و ۵- از همان کتاب ص ۱۰۲ و ۱۱۲
۶- از همان کتاب ص ۱۱۶. طرح این بیانیه از راسل بود و دانشمندانی چون «ماکس ژرن»، «آلبرت انشتین» آنرا امضاء کرده اند.